

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی طایفه سوم از روایات دالّ بر حجیت ظواهر قرآن

بحث در روایاتی بود که بیان می‌کردند عمل به ظواهر قرآن کریم حجیت دارد، و سؤال این بود که چرا اخباری‌ها به این روایات توجهی نکردند. دو طایفه‌ای از روایات را در بحث دیروز عرض کردیم.

طایفه سوم، روایاتی است که در آنها خود ائمه (ع) فرمودند روایاتی که از ما به شما می‌رسد را بر قرآن عرضه کنید، آن‌ها که مخالف با قول پروردگار است را ما نگفته‌ایم و باطل هستند - ما خالف قول ربنا لم نقله -.. این روایات در جلد 27 کتاب وسائل الشیعه که کتاب القضاء است، در باب 9 از ابواب صفات القاضی آمده‌اند. 48 روایت در این باب آمده است که تمام اینها قابل تأمل است؛ منتها از میان آنها چند روایت را بیان می‌کنیم: یکی روایت دهم است که از پیامبر (ص) نقل می‌کند: « إِنَّ عَلِيَّ كُلَّ حَقِّ حَقِيقَةٍ وَ عَلِيٌّ كُلُّ صَوَابٍ نَوْرًا فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ » که این شامل کلمات خود پیامبر و کلمات روایاتی که از ائمه معصومین (ع) می‌شود هست.

حدیث 11 می‌گوید: « إِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ حَدِيثٌ فَوَجَدْتُمْ لَهُ شَاهِدًا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَوْ مِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ إِلَّا فَالْذِي جَائِكُمْ بِهِ أَوَّلِي بِهِ » یعنی این حدیث را به خود او رد کنید و به آن عمل نکنید. و یا در حدیث 12 آمده است: « مَا لَمْ يُوَافِقْ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ زَخْرَفٌ »؛ هر حدیثی که موافق با قرآن نباشد زخرف و باطل است.

بیان این روایات فرع بر این است که مردم معمولی که آشنای به لسان عرب هستند، بتوانند ظاهر قرآن را بفهمند و ببینند آیا حدیثی با ظاهر قرآن موافقت دارد یا نه؛ هم‌چنین از این روایات به خوبی استفاده می‌شود که قرآن عنوان اصل و مرجع را دارد و احادیث به عنوان فرع هستند و صحت احادیث با قرآن سنجیده و فهمیده می‌شود. اگر کسی هم بگوید که این روایات بیان می‌کنند قرآنی مراد است که از طریق ما به شما رسیده باشد و ما آن را تفسیر و بیان کرده باشیم، در جواب می‌گوییم دور لازم می‌آید؛ در این روایات چطور این قید را بیاوریم؟

آن روایاتی که مفسر این آیات باشد را چگونه اخذ کنیم؟ در مورد آنها هم این ضابطه پیاده می‌شود. لذا، اینجا نباید این مطلب را مطرح کنیم؛ و همانطور که برخی از بزرگان هم تصریح کردند، این طایفه اقوی الادله بر حجیت ظواهر قرآن است؛ یعنی در میان طوایفی که در روایات وجود دارد، قوی‌ترین روایات بر حجیت ظاهر قرآن همین روایات آمره به عرضه روایات بر قرآن است. مثلاً باز در حدیث 14 آمده است: « كُلُّ شَيْءٍ مَرْدُودٌ إِلَى الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ - هر چیزی را باید ببینیم در کتاب و سنت به چه صورتی است - و كل حدیث لا یوافق کتاب الله فهو زخرف ».

در زمان ائمه معصومین(ع) برخی از افراد برای این که ائمه را تخریب کنند، احادیثی را جعل می‌کردند و به ائمه(ع) نسبت می‌دادند؛ و طبیعی بوده که اینها برای رسیدن به هدفشان، احادیث مخالف با قرآن را به آن بزرگان نسبت می‌دادند و ذکر این احادیث در مورد رجوع به قرآن توسط ائمه(ع) برای خنثی کردن این توطئه بوده است.

در روایت دیگر آمده است: « **خطب النبی(ص) بمنی، فقال ایها الناس! ما جاءکم عني یوافق کتاب الله فأنا قلته و ما جاءکم یخالف کتاب الله فلم أقله** »؛ و یا در حدیث 29 ذکر شده: « **إذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فاعرضوهما علی کتاب الله، فما وافق کتاب الله فخذوه، وما خالف کتاب الله فردوه، فإن لم تجدوهما فی کتاب الله فاعرضوهما علی أخبار العامة، فما وافق أخبارهم فذروه، وما خالف أخبارهم فخذوه** ». در این حدیث نیز معیار اعتبار و صحت روایتی موافقت و مخالفت با کتاب الله است. حدیث 35 هم همینطور است. حدیث 37 امام باقر(ع) می‌فرماید: « **انظروا أمرنا و ما جاءکم عنا** - به آنچه که از ما می‌آید نگاه کنید - **فإن وجدتموه للقرآن موافقاً فخذوا به و ان لم تجدوه موافقاً فردوه** ».

البته در خود این طایفه بحث‌های زیادی مطرح است که عمدتاً در بحث تعادل و تراجیح مطرح می‌شود که آیا ملاک، موافقت با قرآن است و یا ملاک، عدم مخالفت با قرآن است؛ اگر بگوییم ملاک، موافقت با قرآن است، کار خیلی محدود می‌شود و فقط احادیث موافق را می‌توان اخذ کرد؛ اما اگر گفتیم جمع بین روایات این است که احادیث مخالف با قرآن را باید کنار بگذاریم وسعت کار بیشتر می‌شود. احادیث 40، 47 و 48 نیز دلالت بر همین مطلب دارند. نتیجه این بحث‌ها این می‌شود که اگر ظاهر قرآن حجیت نداشت، معنا نداشت که ائمه(ع) به مردم و یا به اصحابشان این نکته را امر کنند.

این نکته را نیز دقت کنید که اگر کسی بخواهد بگوید مخاطبین این روایات اصحاب ائمه بودند که همه از فقها و بزرگان بودند؛ و در نتیجه نمی‌شود از این روایات استفاده کرد که ظاهر قرآن برای همه حجت است؛ در حالی که مدعای ما این است که ظاهر قرآن برای همه مردم حجت است و نه برای فقها و اصحاب ائمه.

آیا در این روایات کسی می‌تواند بگوید که مخاطب این روایات اصحاب ائمه بودند؟

جوابش این است که در برخی از این روایات، خطاب به صورت جمع آمده است مثل « **انظروا أمرنا و ما جاءکم عنا** » و حال آن که سؤال کننده یک نفر بوده است؛ گاه نیز اصلاً در جواب‌ها خطاب نیامده است و جواب به صورت ضابطه و قاعده آمده است، مثل: « **ما لم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف** » از اینجا معلوم می‌شود که این روایات مختص به گروه خاصی نبوده و هر کسی که می‌توانسته ظاهر را بفهمد و آشنای به لسان بوده، ظاهر قرآن در مورد او حجیت دارد.

و از سویی دیگر، این که در بعضی از کلمات امیر المؤمنین(ع) راجع به قرآن آمده است: « **سهل مستصعب یا ممتنع** »، عبارت «سهل» فقط برای همین جهت است؛ یعنی ظواهر قرآن برای همه معتبر است و هر کسی می‌تواند ظاهر را بفهمد؛ اما بطون قرآن مستصعب بوده و برای نوع بشر ممتنع است؛ و شاید بعضی از حقایق قرآن برای همه ممتنع باشد، حتی برای معصومین(ع). این هم طایفه سوم که عرض کردم طایفه بسیار مهمی است. طایفه چهارم اخبار را انشاءالله فردا عرض می‌کنیم. والسلام.